

اجامره و اوباش و حکومت شاه عباس اول صفوی: هم‌گرایی‌ها و واگرایی‌ها

محمدحسن رازنهان*

مریم عابدینی مغانکی**

چکیده

با رشد شهر و شهرنشینی در دوره شاه عباس اول، ارتباطات اهالی شهرها و حکومت نیز توسعه یافت. در مقاله حاضر ماهیت و روابط اوباش، در جایگاه گروهی از جامعه شهری و حکومت، در روزگار شاه عباس اول مطرح می‌شود که نتایج نشان می‌دهد که آن‌ها گروهی از جامعه شهری بودند که با وجود لفظ یکسان در منابع آشکال متنوعی داشتند. میان اوباش به‌منزله گروهی از جامعه شهری و اوباش به‌منزله صفت برای کسانی که اوباش نبودند تفاوت وجود دارد. اجامره و اوباش حضور پررنگی در بی‌ثباتی‌های سیاسی در شهرها داشتند. آن‌ها در کنار ایجاد بی‌نظمی در شهرها حامی ضعف نیز بوده‌اند. شاه عباس اول توانست با سامان‌دهی این گروه از توانایی آن‌ها سود ببرد.

کلیدواژه‌ها: شاه عباس اول، جامعه شهری، اوباش، اجامره.

۱. مقدمه

بررسی متون تاریخی در فاصله زمانی هجوم مغولان تا عصر صفویه بیانگر حضور پایدار اوباش در جامعه شهری است. متون تاریخی این محدوده زمانی معمولاً اوباش را «رنود و اوباش و عوام لثام» خطاب می‌کنند. هم‌چنین از این گروه در حکم عامل برهم‌زننده امنیت شهرها و وزنه‌ای در معادلات قدرت در فترت پس از ایلخانان و جنگ‌های داخلی یاد می‌شود.

* دانشیار تاریخ، دانشگاه خوارزمی، hasan_raznahan@yahoo.com

** دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)، m.abedini75@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۵/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۲۳

در منابع تاریخی عصر صفوی نیز کاربرد مکرر واژه اوباش و مترادف‌هایش مانند اجامره و اجلاف را، به‌ویژه هنگام بی‌ثباتی‌های سیاسی و اعتراض علیه حکومت، شاهدیم. علل این تداوم را باید در تداوم کاربرد این اصطلاحات در گذشته و نیز در این مسئله جست‌وجو کرد که تغییر رویکرد مذهبی حکومت و پیامدهای سیاسی-اجتماعی آن احتمالاً در تنوع و تعدد مصادیق این گروه از جامعه شهری تأثیرگذار بوده است. آنچه می‌توان در متون این دوره پی‌گیری کرد آن است که نام‌گذاری این گروه اجتماعی در متون تاریخ‌نگاری مصادیق متعددی دارد که با مفهومی واحد و یک‌سان استفاده شده است.

هدف از انتخاب این موضوع تلاش برای بررسی ماهیت اوباش و مناسبات تعاملی و تقابلی آن‌ها با حکومت و اهالی شهرهاست. این مقاله در تلاش برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست: اوباش با حکومت شاه عباس اول چه مناسباتی داشتند؟ چرا حکومت همه واگرایان و معترضان را اوباش و با الفاظ مشابه خطاب می‌کرد؟ اوباش چه مناسباتی با اهالی شهرها داشتند؟ چرا شاه عباس اول به سازمان‌دهی آن‌ها پرداخت؟

اوباش گروهی از جامعه شهری بودند که مناسبات دوطرفه‌ای میان آن‌ها و حکومت شاه عباس برقرار بود. با توجه به ماهیت و تصویری که اذهان عمومی جامعه از اجامره و اوباش داشتند، حکومت برای سیاه‌نمایی و پیش‌برد اهداف سیاسی، معترضان و مخالفان را به این نام خطاب می‌کرد؛ در حالی که آن‌ها اصلاً اوباش نبودند. بعضی از اوباش در کنار نقش‌های مخرب حامی ضعفا بودند. هم‌چنین به دلیل نقش مخرب اوباش هنگام بی‌ثباتی‌های سیاسی، شاه عباس کوشید با سامان‌دهی این گروه از توانایی آن‌ها برای امنیت و نظم در جامعه استفاده کند.

متأسفانه با وجود تکرار واژه اوباش و مترادف‌هایش، دست‌کم در محدوده زمانی مد نظر، کنجکاوی علمی و پژوهش‌چندانی انجام نشده است. بررسی‌های انجام‌شده عبارت‌اند از: مقاله «منازعات نعمتی و حیدری در ایران» نوشته حسین میرجعفری که به بررسی و نقد منشأ پیدایش و نام‌گذاری دسته‌های حیدری و نعمتی در شهرهای ایران از دیرباز تا دهه‌های اخیر می‌پردازد و به تشویق نفاق میان این دسته‌ها به دستور شاه عباس برای تأمین برخی اهداف اشاره می‌کند (میرجعفری، ۱۳۶۱). مقاله دیگر «نقش‌های چندگانه اراذل و اوباش در دوره صفوی» نوشته صباح خسروی‌زاده است. مقاله با نگاهی کلی به دسته‌بندی اراذل و اوباش در عصر صفوی می‌پردازد. گفتنی است پرسش‌های این مقاله با پرسش‌های تحقیق حاضر مشابه نیست (خسروی‌زاده، ۱۳۹۳). پژوهش دیگر مقاله ژان کالمار با نام «آیین‌ها و اقتدار تشیع» است. در این مقاله نویسنده به حضور اوباش در تقویت و بانشاط کردن مراسم عزاداری و اعیاد مذهبی اشاره کرده است (کالمار، ۱۳۷۹).

نگارنده امیدوار است با طرح این موضوع و پرسش‌های یادشده بتواند گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی به‌ویژه تاریخ جامعه شهری را بازنمایی کند. برای حصول به نتیجه مطلوب روش تحقیق اتخاذشده توصیفی - تحلیلی در نظر گرفته شده است تا بتوان به تحلیلی علمی درباره موضوع مد نظر دست یافت.

۲. مفهوم اوباش

برخی این واژه را عربی و برخی نیز فارسی دانسته‌اند (محسنی‌نیا، ۱۳۸۶: ۴۰-۴۱، ۱۳۷). اوباش جمع وبش به معنای اشخاص فرومایه، عامی، و ولگرد است که با رفتارشان به دیگران آزار می‌رسانند (انوری، ۱۳۸۱: ج ۱، ذیل «اوباش»). هم‌چنین به معنای مردم متعصب، مختلط، و در عرف عام به معنی بی‌باک و رند است (دهخدا، ۱۳۷۲: ج ۳، ذیل «اوباش»). بی‌گمان این معانی بر اساس واقعیت‌های بیرونی جامعه لحاظ شده است. معمولاً واژه‌های اجامره و اوباش با جنبه منفی به‌کار می‌رفتند (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۴۱۳). منابع برای توصیف و معرفی این گروه، افزون بر لفظ اوباش، الفاظ دیگری مانند اجامره، اجلاف، لوند، بی‌دینان، و حتی پهلوانان، عیاران، و لوطی را نیز به‌کار برده‌اند. برخی علت نام‌های گوناگون آن‌ها را تجمیعشان از اقشار و گروه‌های گوناگون با مشاغل متفاوت می‌دانند (کریمی، ۱۳۸۸: ۶۵). در پژوهش حاضر اجامره و اوباش در دو مفهوم گروهی از جامعه شهری و صفتی برای غیراوباش در نظر گرفته شده است.

۳. جامعه پیشامدرن و اوباش

جامعه‌ای که این‌گونه گروه‌ها در آن فرصت بیش‌تری برای جولان داشته‌اند به جامعه پیشامدرن یا پیشاصنعتی معروف‌اند. جامعه ایران پیشامدرن جامعه‌ای است که به واحدهای کوچک تقسیم شده است که هر یک سازمان اجتماعی جدایی داشتند و در درون و محدوده ویژه خود زندگی و تکلم می‌کردند. آن‌ها معمولاً با همسایگانشان در کشمکش بودند. در رأس این اجتماعات فرد متنفذی قرار داشت و در رأس همه آن‌ها نیز شاه قرار داشت (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۴۲). معمولاً حکومت مرکزی نمی‌توانست نظارت کامل و همه‌جانبه‌ای بر خان‌ها و والیان اعمال کند؛ حتی در مواقعی فرمان‌های حکومتی فقط در شهرهای نزدیک به مرکز حکومت قدرت اجرایی داشت؛ بنابراین شاه و به پیروی از وی حاکمان شهرها برای حفظ منافع از سیاست «تفرقه‌بینداز و حکومت‌کن» استفاده می‌کردند (فلور، ۱۳۶۶ الف: ج ۲، ۲۰).

جامعه سنتی یا همان پیشامدرن از گروه‌های گوناگونی تشکیل شده بود (بافقی، ۱۳۴۰: ج ۳، ۷۵۳-۷۵۴؛ لمبتون، ۱۳۶۰: ۶؛ Hobsbawm, 1963: 22). در این جامعه هویت فرد از طریق تعلق به قشر یا صنفی مشخص می‌شد (لمبتون، ۱۳۶۰: ۶-۷، ۴۹)؛ بنابراین ما با جامعه‌ای مواجهیم که در آن گروهی کوچک بر خیل عظیمی فرمان می‌راند و میان بخش‌های مختلف مملکت به‌طور کامل ارتباط برقرار نبود. در چنین وضعیتی، حکومت‌ها تدابیری اندیشیدند تا بتوانند در مقابل خان‌ها و والیان شهرها و سایر گروه‌های اجتماعی منافعشان را حفظ کنند. این تدبیر به جان هم انداختن این گروه‌ها بود. این موضوع با ساخت موزائیکی جامعه ماقبل مدرن ایران تشدید می‌شد. بنابراین، حکومت‌ها برای تداوم نفوذ و سیطره خود به‌نوعی شکاف‌ها را تقویت می‌کردند. این امر زمینه را برای جولان اوباش تسهیل می‌کرد؛ به همین دلیل زد و خورد‌های خونینی را میان اوباش در محلات شاهدیم (فلور، ۱۳۶۶ الف: ج ۱، ۲۷۷، ۲۸۱؛ باوم، ۱۳۹۰: ۵۲)؛ بنابراین به اوباش توجه می‌شد و آن‌ها وزنه‌ای در معادلات قدرت به‌شمار می‌آمدند (فلور، ۱۳۶۶ الف: ج ۱، ۲۸۲-۲۸۳).

۴. شهرها صحنه جولان اوباش

فلور ظهور پررنگ‌تر اجامره و اوباش در شهرها را ناشی از فقر و تهی‌دستی بخش اعظم ساکنان شهرها می‌داند (همان: ۲۶۳). در تکمیل نظر فلور می‌توان به تغییرات و جمعیت زیاد شهرها و تضادهای ناشی از آن نیز اشاره کرد که محرک شورش‌ها و زمینه‌ساز فعالیت‌ها و جولان اوباش بودند. هم‌چنین نوع تقسیم‌بندی فضاها، شهری و محله‌گرایی در جامعه پیشامدرن با منافع گوناگون و ضرورت حفظ و حراست از این ساختار زمینه را برای حضور و تداوم اوباش فراهم می‌کرد (فلور، ۱۳۶۶ الف: ۲۵۱؛ قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۲۵۵). شهرها به‌منزله مکان جولان اوباش در داستان‌های عامیانه نیز انعکاس یافته است (همان: ۳۶۲)؛ بنابراین وجود گروهی با نام اوباش از مشخصه‌های جامعه شهری پیشامدرن است. بنا بر گزارش منابع، لفظ اوباش به اقشار و گروه‌های مختلف شهری خطاب می‌شد و آن‌ها فقط از میان مردم عادی، تهی‌دست، و پایین هرم جامعه نبودند (تتوی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۵۸۰۰؛ حسینی، ۱۳۸۴: ۶۶، ۲۰۹، ۳۲۰؛ فراهی، ۱۳۹۲: ۸۴، ۹۹، ۱۳۳، ۱۸۱) و مصادیق موجود بیانگر آن است که ورود به جمع آن‌ها چندان دشوار نبوده است (فلور، ۱۳۶۶ الف: ج ۱، ۲۵۳). با توجه به گوناگونی پایگاه اجتماعی اوباش آن‌ها واجد صفات گوناگونی نیز هستند.

۵. ماهیت اوباش

بی‌گمان عملکرد و رفتار اجامره و اوباش ماهیت و هویت آن‌ها را مشخص می‌کرد. صفاتی مانند فرصت‌طلبی، خودسری در جنگ‌های داخلی، و بی‌ثباتی‌های سیاسی (اسکندریک، ۱۳۸۷ الف: ج ۲، ۶۳۹، ۶۵۶؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۱۹۲-۱۹۳)، تهور و شجاعت، پهلوانی، زورمندی، زیرکی و جنگاوری، سرقت اموال ثروتمندان (قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۶۱، ۸۰، ۳۲۲)، قماربازی، خوردن شراب و سایر اعمال شنیعه و تحریص و ترغیب آن، از جمله صفات اوباش در منابع عصر شاه عباس اول است (فراهی، ۱۳۹۲: ۱۸۱؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۴۷۳).

هم‌چنین برخی از خصوصیات اوباش عصر صفوی را می‌توان در فرمان‌های پادشاهان صفوی یافت؛ از جمله در فرمانی آمده است: «... از ظلم و زیادت، طغیان و گناه و خطا و عصیان و شرب شراب و قصد ناموس که ... در طبیعت اجلاف ...» (جعفریان، ۱۳۷۹: ج ۱، ۳۸۰) یا «... اجلاف پرلاف و گزاف و الواط سراپا قلب ناصاف، به جنگ گاو و قوچ‌بازی و جنگ خروس و تنبک‌نوازی و مصاف و معرکه رزم و حلقه عیش و هنگامه بزم ...» (نصیری، ۱۳۷۳: ۴۳). به این ترتیب، آن‌ها به لحاظ ماهیت عملکردی و ویژگی‌های شخصیتی جمع اضداد بودند.

۶. زمینه‌های اوباشی‌گری

منشأ و بستر اوباشی‌گری را باید در میان افراد بی‌کار و کسانی جست‌وجو کرد که به دلایل گوناگون در متن جامعه نبوده‌اند و به حاشیه‌نشینی و قانون‌گریزی روی آورده‌اند، افرادی مانند رعایای فراری، افراد خسارت‌دیده، فراریان کارگاه‌های سلطنتی و اربابی، فراریان زندان‌ها یا هر فردی که از وضعیت ناراضی بود می‌توانست جمعیتی را تشکیل دهد و به اوباشی‌گری روی آورد. در میان آن‌ها می‌توان از حاشیه‌نشینان، سربازان، و فراریان جنگ‌ها نیز نام برد. هم‌چنین کسانی که از تحت فرمان و مطیع بودن بیزار بودند به این جمع می‌پیوستند (باوم، ۱۳۹۰: ۳۴، ۳۷، ۳۹؛ Hobsbawm, 1963: 13). بی‌گمان در میان آن‌ها اقشاری از جامعه شهری از جمله پیشه‌وران نیز دیده می‌شدند. تجلی این‌گونه امور از بحران، تشنج، و بی‌ثباتی در جامعه نشان داشت. این بحران‌ها پس از قحطی‌های ادواری، جنگ‌های داخلی، و غلبه بیگانگان ایجاد می‌شد. در نتیجه، شیرازه جامعه از هم می‌پاشید و زمینه برای جولان چنین افرادی فراهم می‌شد.

هنگامی که مردم دچار مصائب و بلاهای طبیعی و انسانی‌اند و ساخت قدرت نیز دچار بحران و بی‌ثباتی است اوباش بیش‌تر نمایان می‌شوند. در چنین مواقعی شورش و اوباشی‌گری با رشد و تداوم بیش‌تری دیده می‌شود (باوم، ۱۳۹۰: ۲۳-۲۴، ۲۷، ۷۹، ۹۶؛ بافقی، ۱۳۴۰: ج ۱، ۲۰۵).

بررسی منابع عصر صفوی درباره دلایل اوباشی‌گری نشان می‌دهد افراد به‌دلیل زیر ظلم بودن و تلاش برای انتقام‌گیری به این مسلک پیوسته‌اند؛ برای مثال فردی با این‌که مالیات و حقوق دیوانی‌اش را مرتب به حاکم می‌پرداخت، کارگزاران حاکم با زور و حيله از او مبالغ بیش‌تری طلب می‌کردند. این شخص چندین بار از وقوع چنین ظلمی به حاکم شکایت می‌کرد، ولی او گوش شنوایی برای این دادخواهی نداشت تا این‌که فرد باخبر می‌شود حاکم قصد تاراج اموالش را دارد؛ بنابراین به اوباشی‌گری روی می‌آورد و استدلال می‌کند:

... چون مالی که امیر ... به‌حسب جبر از من گرفته بود به وضعی دیگر ... نمی‌توانستم گرفت مدتی است ... مخفی به این مسلک در این شهر آمده به هر نحوی که از پیش می‌رود در عوض مال خود از خزانه ... او متصرف می‌شوم (فراهی، ۱۳۹۲: ۸۴).

یا در زابل فلامرز نامی به دستور حاکم شهر کتک مفصلی می‌خورد و برای انتقام‌گیری به اوباشی‌گری روی می‌آورد (قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۱۳۸). شاید بتوان گفت وقتی مردم امیدی به تغییر شرایطشان نداشتند، برای به‌دست آوردن حقوقشان یا انتقام‌گیری به اوباشی‌گری روی می‌آوردند.

۷. دسته‌بندی اوباش

بررسی شواهد تاریخی بیانگر آشکال گوناگونی از اوباش است؛ برای تبیین بهتر بحث آن‌ها را به پنج دسته تقسیم می‌کنیم:

۱. کسانی که در مقام گروهی از جامعه شهری در سطح شهرها به‌ویژه در محلات حضور داشتند و هنگام بی‌ثباتی سیاسی و بحران‌های شهری چهره‌شان را نشان می‌دادند؛ البته این گروه در حومه و محلات خارج از شهرها نیز دیده می‌شدند؛
۲. کسانی که از اوباش نبودند، اما به دلایلی مانند عصیان علیه حکومت، اعتراض به فشارهای اقتصادی، و ظلم و ستم عوامل حکومتی و دلایل مشابه دیگر برای بقای حکومت و نظم مستقر تهدید به‌شمار می‌آمدند و منابع رسمی برای سرپوش گذاشتن بر حقیقت اعتراض‌ها و واگرایی با حکومت آن‌ها را اوباش می‌نامیدند؛

۳. کسانی که از میان دسته اول برخاسته بودند، اما به دلایلی مانند علاقه به شهر و دیار و بیرون راندن متجاوزان، کسب ثروت و شهرت و دلایل مشابه، در شرایط بحرانی مملکت و شهرها خودانگیخته به خدمت حکومت و ارکان آن درمی آمدند، اما باز با نام اوباش یاد می شدند؛

۴. اوباشانی که حکومت از توانمندی آنها در راستای تأمین اهدافش سود می برد و در عمل نوعی مناسبات و بده و بستان مسالمت آمیز دوطرفه میانشان برقرار بود. منابع از آنها با نام لوطی یا طراران یاد می کنند. فرق آنها با دسته سوم این بود که گروه پیشین با اراده و خواست خود با منافع حکومت هم گرای می داشتند، اما دسته اخیر را حاکمیت با وعده و وعید به سوی خود جذب و سازمان دهی می کرد؛

۵. هنگام بحث درباره تحولات ممالک همسایه، در اشاره به تنش های مذهبی، انتقاد از فساد برخی گروه های جامعه، منابع رسمی و مورخان به منظور تحقیر و انتقاد در خطاب به گروه های دون پایه تر جامعه آنها را اوباش می نامیدند.

با توجه به مطالب مذکور، با وجود تنوع مصادیق لفظ یکسانی به کار برده می شد.

۸. مناسبات اوباش با حکومت شاه عباس اول

۱.۸ واگرایی با صفت اوباش

در نگاهی به واگرایی ها در قبال حاکمیت شاه عباس اول استنباط می شود هر گروه عالی رتبه یا دون پایه ای که اقتدار، وفاداری، و اطاعت از حاکمیت شاه را نادیده گرفتند و به فکر تصاحب قدرت یا معترض سیاست های اقتصادی و سیاسی وی و کارگزارانش بودند، حتی کسانی که به مردم ظلم می کردند و اوضاع را بی ثبات و امنیت شهرها را بر هم می زدند، همگی «اوباش، اجامره، و اجلاف» با بار معنایی منفی خطاب می شدند. به این ترتیب، سعی می شود به اذهان عمومی القا شود آنها افرادی بی ریشه و دون پایه اند؛ بنابراین نمی توانند آسیب و خللی به قدرت و ثبات سیاسی حکومت وارد کنند. در حالی که بنا بر شواهد تاریخی، کسانی که این گونه خطاب می شدند اکثراً ماهیتی متفاوت از این ظاهر فریبی ها داشتند. آنان یا پیشه وران خسته از زیاده ستانی عمال حکومتی بودند یا امرا و حکامی قدرت طلب و خسته از سلطه قدرت مرکزی.

سرزمین گیلان از جمله مناطقی بود که در دوران حکومت شاه عباس شاهد عصیان های بسیاری بوده است. منابع درباری این واگرایی ها و اعتراضات را به دست «جمعی از اجامره و

اوباش» (جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۷۲۴) «جهال بد افعال و اجامره ...» (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۴۷۷)، «... سرکرده‌های اجامره و اوباش ...» (فومنی، ۱۳۱۴-۱۳۱۵: ۱۲۶) و «جمعی کثیر از اجامره و اجلاف ...» توصیف می‌کنند (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۴۷۶).

نمونه دیگر فرمان‌برداری نکردن سیاه‌پوشان استرآباد است. در پی ضعف نفوذ قزلباش در استرآباد و بی‌ثباتی سیاسی اوایل حکومت شاه عباس، جماعت یقه‌ترکمان^۱ به آن‌جا حمله و خسارت‌های بسیاری به مردم وارد کردند. مردم به ناچار به فکر نجات افتادند. «... رسم سیاه‌پوشی نو شد»، رفته‌رفته هوای حکومت و قبض قدرت به فکر آن‌ها رسوخ کرد و ظلم و فساد از حد گذشت. شاه نخست آن‌ها را بخشید، اما با تداوم رویه آن‌ها تهدید کرد اگر «... در سلک اجامره و اوباش» بمانند، امان نخواهد داد (اسکندریک، ۱۳۸۷ الف: ج ۲، ۵۸۴؛ سیاقی نظام، ۱۳۹۳: ۲۲۵-۲۲۶). به همین دلیل، شورشیان و معترضان در صورت اطاعت و فرمان‌برداری در شمار رعیت به‌شمار می‌آمدند، اما در صورت عصیان علیه حکومت اجامره و اوباش نامیده می‌شدند.

عصیان یعقوب‌خان ذوالقدر در شیراز نمونه دیگری است که منابع حکومتی حامیان وی را «... از اوباش و اجلاف هر ایماق ...» می‌نویسند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۹۰۹؛ حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۴۳۲-۴۳۳)؛ حتی در مراسم استقبال از شاه، وقتی بیش‌تر شیرازی‌ها به شاه کم‌توجهی کردند و به لحاظ سیاسی نیز مصلحت نبود شاه آشکارا خشمش را نشان دهد، یکی از منابع در توجیه این شرایط و واکنش شاه می‌نویسد: «... چون این بی‌رسمی از ارادیل سوق و رجاله آن شهر به ظهور آمده بود و اعیان را در این باب دخلی نبود وجود عامه را وقتی نگذاشتند ...» (جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۷۱۹-۷۲۰). به این ترتیب، آن‌ها «رنود و اوباش» خوانده می‌شوند (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۷۷). بی‌گمان شاه عباس و مورخان درباری می‌کوشیدند به مخاطبان القا کنند کسانی که قدرت و فرمان شاه را نادیده گرفته‌اند ارادل و اوباش و مردم عامی‌اند که هر روز رو به سوی دارند.

هم‌چنین بی‌وفایی و ترک خدمت نورمحمدخان ازبک، که شاه از او حمایت می‌کرد و به «دارایی بلده مرو سرافراز گردیده بود ...» به «استظهار مشتی اوباش ...» (جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۷۴۸) منعکس و القا می‌شود که اطرافیانش افرادی صاحب فکر و درایت نیستند، بلکه ارادل و اوباشی‌اند که او را تحریک و حمایت کرده‌اند؛ به این ترتیب ماجرا را کوچک و بی‌اهمیت جلوه می‌دهند. در سال ۱۰۱۴ق، پس از اجرای سیاست زمین سوخته و بازپس‌گیری تبریز، برخی از سپاهیان فرمان صریح شاه مبنی بر دست‌برد نزدن به اموال رعایا را نادیده گرفتند و به مال‌تجار و رعایا دست‌درازی کردند. این نافرمانی نیز به قصد

تحریر اذهان عمومی بی‌اهمیت جلوه داده شد و عاملان آن اجامره و اوباش خطاب شدند (اسکندریک، ۱۳۸۷ الف: ج ۲، ۶۹۵).

شورش اهالی گرجستان علیه سپاهیان شاه عباس و واگرایی با حکومت به‌منظور کوچک‌انگاری «گروهی از بی‌دولتان اوباش و فتنه‌انگیزان بدمعاش...»، «... خلق کثیری از متجنده و اوباش...» معرفی می‌شوند که موجب ناآرامی شده‌اند (همان: ۶۹۳، ۸۸۸). در ۱۰۳۰ق در قم نیز عده‌ای در شهر بلوا و آشوب و بی‌نظمی به راه انداختند که در نتیجه آن خسارت و آسیب بسیاری به اهالی شهر رسید. اسکندریک این عده را «جمعی از اجامره و بی‌دولتان» توصیف کرده است (همان: ج ۳، ۹۶۶)؛ یعنی القای ضمنی این تصور که اهالی شهر به شاه وفادارند، فقط عده‌ای بی‌سروپا به عصیان پرداخته‌اند که مجازات خواهند شد. با مرگ شاه (۱۰۳۸ق) بار دیگر اهالی مازندران خسته از اجحاف‌های مالیاتی و سخت‌گیری‌های اقتصادی شوریدند و غریب‌شاه نامی را به پیشوایی خود برگزیدند. مؤلف *قصص الخاقانی* هواداران غریب‌شاه را «جمع کثیری از اجامره و اوباش» می‌نامد که دست به طغیان و عصیان علیه حکومت وقت زده‌اند (شاملو، ۱۳۷۱: ج ۱، ۲۱۰). اسکندریک نیز آن‌ها را «جمعی کثیر از اشرار و بی‌دولتان...» که «بر هم زن هنگامه عافیت خلق آن دیار» هستند، توصیف می‌کند (اسکندریک، ۱۳۱۷ ب: ۱۵). به این ترتیب، بار دیگر توان و قدرت حکومت و بی‌نتیجه بودن عصیان‌ها القا و تلقین می‌شود. موارد یادشده در حقیقت معترضان به حکومت بودند، نه اجامره و اوباش، اما برای پنهان کردن واقعیت‌های جامعه به این صفت خوانده می‌شدند.

با وجود این، گفتنی است با ضعف حکومت و بی‌ثباتی سیاسی، اوباش جرئت یافته نظم شهرها را بر هم می‌زدند. در چنین شرایطی، اهالی رنج‌دیده شهرها و بلوکات نیز فرصتی برای اعتراض و فریاد علیه ظلم حکام پیدا می‌کردند. مورخان درباری عصر صفوی و عمال حکومتی از فضای به وجود آمده استفاده کرده، با استفاده از اصل تعمیم‌دهی، واگرایی‌ها و شورش‌های اهالی را به اجامره و اوباش نسبت می‌دادند و در تحریر اذهان اهالی شهرها اعتراض‌ها را تحقیر کرده و ناچیز می‌شمردند.

۲.۸ اوباش در خدمت قدرت

برخی پژوهشگران درباره دلایل و چگونگی مناسبات هم‌گرایانه اوباش و حکومت مباحثی مطرح کرده‌اند. از دیرباز حکومت‌ها برای کنترل و مبارزه با گروهی که در زمره

سپاهیان و در خدمت پادشاه نبودند از میان خود آن‌ها کسانی را به خدمت می‌گرفتند (چهارده رساله، ۱۳۸۱: ۳۰). هم‌چنین وقتی حکومتی قادر به کنترل همه مملکتش نبود، می‌کوشید با گروه‌های قدرتمند محلی، که سرکوبشان مشکل بود، از در مصالحه درآید (باوم، ۱۳۹۰: ۶۲). یا این‌که از گذشته‌های دور «در گوشه و کنار شهر خوان نعمت می‌گسترده و ... عوام و اوباش را اطعام می‌کردند» (لابوئتی، ۱۳۷۸: ۷۹)؛ بنابراین این گروه‌ها، که همیشه گرسنه بودند، معمولاً به فکر رها کردن رفاه و رفتن به دنبال اعتراض نبودند.

به گزارش منابع، شاه عباس برای مجازات حکام عاصی و نافرمان قبل از محاکمه از تبلیغات سیاسی (propaganda) استفاده می‌کرد و دستور می‌داد هنگام ورود به شهر برخی از افراد دون‌پایه شهرها مانند مردم مسخره^۲ و معرکه‌گیران با دایره و تنبک از آن‌ها استقبال کنند؛ بنابراین اوباش و اجلاف پای ثابت این مراسم‌ها بودند (اسکندریک، ۱۳۸۷ الف: ج ۲، ۴۹۷)؛ البته استفاده از اوباش فقط برای تمسخر شورشیان و یاغیان نبود، بلکه در مواردی، شامل تحقیر سفرای ممالک همسایه نیز می‌شد. برای مثال امت‌خان، حاکم مشهد، که در محاصره ازبکان بود، با شنیدن نزدیک شدن نیروی کمکی قزلباش، فرستاده آن‌ها با نام «عبدالواسع ... از اجله دانشمندان ماورالنهر ... با رفقاییش به‌دست اجامره و اوباش داد که واژگونه بر الاغان سوار کردند و در محلات و اسواق گردانیدند و از اطراف و جوانب ... اجلاف ... بلده هجوم ... موی ریش ... را یک یک ... می‌کنند و بر خلفا ثلاثه لعنت ... بعد ... شکم دریده از بروج حصار آویختند» (شاملو، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۷۰). می‌توان تصور کرد وقتی مسخرگان و اوباش رسماً برای تمسخر دستور می‌گرفتند، با نیش و کنایه و طنز چه عذاب جان‌کاهی برای مغضوبان تدارک می‌دیدند.

از جمله اقدام‌های شاه عباس توجه به ترویج و تداوم شعائر مذهبی، از جمله مراسم عزاداری محرم و به‌ویژه روز عاشورا بود که با کمک و همکاری اجامره و اوباش در گرم کردن مراسم‌ها، حال و هوای دیگری پیدا می‌کرد که از آن انتقاد نیز شده است؛ بنابراین از دیگر هم‌پاری‌های اوباش با حکومت این بود که «می‌توانستند مراسم را به شور بیاورند ...» (کالمار، ۱۳۷۹: ۸۴)؛ یعنی مراسم مذهبی را برای تماشاچیان و حاضران جذاب و پراحساس کنند. چنان‌که در مراسم عید قربان و قربانی شتر با حضور «اوباشی از میان مردم» تقسیم گوشت شتر با هیجان و حال و هوای دیگری برگزار می‌شد (همان: ۵۹). این‌گونه مراسم‌ها و زد و خورد‌های موسوم به حیدری نعمتی حتی نوع لباس‌های استفاده‌شده در عاشورا علمای سنی مذهب را به اعتراض وامی‌داشت. علما در مقام

توجیه این امور را به «عوام و اجامره و اوباش شیعیان» نسبت می‌دادند و می‌گفتند آن‌ها برای فخرفروشی این گونه لباس نمی‌پوشند، بلکه برای تعزیت آن حضرت خود را آراسته‌اند (جعفریان، ۱۳۷۹: ج ۱، ۴۶۰-۴۶۱). دربارهٔ برگزاری جشن بابا شجاع‌الدین، که به مناسبت روز قتل عمر در کاشان برگزار می‌شد، علما این امور را به «اوباش کاشان» و «... مجرد جشن و صحبت مردمان و لهو و لعب جاهلان است ... مناط حکم شرعی یا دینی ... نیست» (همان: ۴۵۴، ۴۶۴) منتسب می‌کردند.

جنگ‌ها از دیگر بسترهایی بودند که زمینه هم‌گرایی اوباش و شاه عباس را فراهم می‌کردند؛ برای مثال در طول جنگ‌های بازپس‌گیری ولایاتی مانند تبریز از عثمانی، شاه عباس اوباش را برای شبیخون‌های شبانه و ایجاد ناآرامی و رعب و وحشت به خدمت می‌گرفت و در عوض خدمات انعام و هدایایی می‌بخشید. از مطالب منابع استنباط می‌شود برای این امور، واحدهای نظامی جداگانه متشکل از اوباش سازمان‌دهی شده بود (دلواله، ۱۳۹۰: ۳۱۳). در اشغال شهرهای مرزی به دست عثمانی و ازبکان، اوباش شهرها همیشه مایه ترس مهاجمان بودند. همان‌طور که در جنگ‌ها اوباش به عقبه سپاه دشمن شبیخون می‌زدند، هنگام تخلیه شهرها نیز این ترس و احتمال همیشه وجود داشت. این موضوع هم‌گرایی با حکومت صفویان را نیز نشان می‌دهد. برای مثال حاکم مشهد، ابوالمحمد بی و ازبکان با شنیدن آمدن قزلباش، به فکر غارت شهر افتادند، اما سادات و بزرگان با تدابیری شهر را نجات دادند. در عوض ازبکان از بزرگان شهر خواستند «به ریش سفیدان محلات تنبیه نمایند که اجامره و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند ...» (اسکندریک، ۱۳۸۷ الف: ج ۲، ۵۶۱، ۵۶۷).

در بحران‌های شهری، زمانی که جاسوسان دشمن به شهرها نفوذ و بی‌نظمی و آشوب برپا می‌کردند، اوباش و الواط شهرها در کنار نیروهای حکومتی به مقابله با ترفندهای آن‌ها می‌پرداختند (قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۵۴)؛ حتی نفوذ مأموران شاه عباس تا قلب قلمرو دشمن و مهارت‌های آن‌ها در کسوت اوباش و طراران در داستان‌های عامیانه نیز انعکاس می‌یابد و به اذهان مردم القا می‌شود (همان: ۱۱۱). جاسوسی و نفوذ در میان دشمن با لباس مبدل به شکل تاجر و بازرگان و خبرگیری یا انجام مأموریت‌های دیگری مانند برهم زدن نظم شهرها و غیره اموری بودند که اوباش در خدمت شاه عباس به آن مبادرت می‌کردند (همان: ۲۵۳). نمونه دیگر، هجوم اوباش به قلعه اشغال‌شده نهادند است. بر اساس شواهد به نظر می‌رسد شاه از ماجرا مطلع بوده است و با چشم‌پوشی یا هدایت اوباش در حمله به این قلعه می‌خواستند توان و واکنش نظامی و سیاسی عثمانی‌ها را برای سیاست‌های آتی

خود بسنجد یا این‌که این حملات به‌دست مردم عامی انجام شده بود و منابع با انتساب آن به اوباش و رفع مسئولیت از حکومت، آن را امری پیش‌بینی نشده و خارج از کنترل منعکس می‌کردند. اسکندر بیگ می‌نویسد:

... جمعی از مردم ... من اعمال نهایند به رومیان یاغی شده قلعه ... به تصرف درآورده خراب کردند و اجامره و اجلاف آن ولایت ... با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهایند در آمدند ... حضرت اعلی‌شاهی ... قورچیان فرستاده اجامره و اجلاف ... را منع و تنبیه و چند نفر ... را به قتل آورد (اسکندر بیگ، ۱۳۸۷ الف: ج ۲، ۵۱۵).

به‌نظر می‌رسد تداوم همکاری اوباش در جنگ‌ها به سطوت و ثبات قزلباشان بستگی داشت؛ زیرا در صورت شکست، در مواقعی اموال و تدارکات سپاه را قبل از تاراج دشمن غارت می‌کردند (جناب‌ذی، ۱۳۷۸: ۶۹۳).

در مواقعی نیز حکام شهرها هنگام اختلاف و عصیان با اوباش هم‌سفره و همراه می‌شدند و آن‌ها را به‌سوی خود جذب می‌کردند و به شرب شراب و امور دیگری، که از اعمال مرسوم اوباش بود، می‌پرداختند تا خودی نشان دهند و با کمک آن‌ها قدرت را قبضه کنند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۸۳؛ جناب‌ذی، ۱۳۷۸: ۴۷۳)؛ بنابراین اوباش اغلب برای به‌دست آوردن منافع مادی و شهرت‌طلبی ابزار دست اقشار و گروه‌های بانفوذ و متمکن می‌شدند. شاه عباس نیز از آن‌ها برای پیش‌برد اهداف خود سود می‌برد؛ حتی برخی از آن‌ها را به مقامات شهری مانند داروغگی و راه‌داری منصوب کرد (افوخته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۳۵؛ چهارده رساله، ۱۳۸۱: ۱۲۱-۱۲۲).

۹. سازمان‌دهی اوباش

بی‌گمان شاه عباس در مقام یکی از پادشاهان صاحب‌درایت و سیاست‌مدار صفوی نمی‌توانست نفوذ، توان، شجاعت، و خوفناکی اوباش را نادیده بگیرد و از آن‌ها سودی نبرد؛ بنابراین آن‌ها را سازمان‌دهی می‌کرد و در قالب طراران، اوباش، راه‌زنان، جاسوسان، و تفنگ‌چیان برای اهداف مد نظر خود به‌کار می‌گرفت.

از مهم‌ترین اقدامات شاه عباس تلاش برای تمرکز و تقویت قدرت پادشاهی بود؛ در نتیجه برای ثبات سیاسی و رونق اقتصادی به اصلاحات گوناگونی دست زد. در این زمینه، به‌منظور امنیت‌بخشی به شهرها و کنترل آن‌ها و تقویت نیروهای نظامی، اوباش و اجلاف شهرها را در حکم تفنگ‌چی یا در رسته تفنگ‌چی‌ها به‌کار گرفت. با توجه به ماهیت و خصایص اجامره و اوباش، بی‌گمان شاه تدبیر عاقلانه‌ای اندیشیده بود. اسکندر بیگ می‌نویسد:

اکثر اجامره و اجلاف هر ولایت را که مردم جلد کارآمدنی بودند و همیشه در آن ولایت بی‌دولتی نموده عجزه و مساکین از بی‌اعتدالی ایشان متضرر می‌گشتند و در سلک تفنگ‌چیان اشرف درآوردند که هم رعایا و هم عجزه بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب به خدمات قیام نموده و در معارک کارزار مکافات عمل یابند و مجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان نموده و الحق وجود ایشان جهت فتح قلاع و بلاد ضروری بود و فواید کلی بخشید^۳ (اسکندریک، ۱۳۸۷: ج ۳، ۱۱۰۶).

بنابراین «جمعی از اجلاف، که لاف پهلوانی می‌زدند، در سلک تفنگ‌چیان رکاب درآوردند و به جهت داد و ستد ایشان وزیر و مستوره^۴ و محرران و دفتر علی‌حده تعیین فرمود» (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۳۵). آن‌ها در آغاز نقش محلی داشتند و از بلوک و ناحیه روستای خود دفاع می‌کردند، اما به تدریج در جنگ‌های شاه در خارج از موطن خود نیز به کار گرفته شدند. اگرچه در آغاز تعداد محدودی بودند، اما نیروهای محلی رو به رشدی شدند که برای نگهداری قلعه‌ها و استحکامات و دفاع از شهرها به کار گرفته می‌شدند و در امر محاصره نقش مهمی ایفا می‌کردند (فلور، ۱۳۸۷: ب: ۱۶۹، ۲۴۰). از روایت اسکندریک و استرآبادی استنباط می‌شود که اجلاف و اوباش افزون بر تفنگ‌چی در نقش غلامان خاصه شریفه نیز به کار گرفته می‌شدند. آن‌ها بخشی مجزا و مستقل در نظام اداری نیز به‌شمار می‌آمدند.

هم‌چنین شاه عباس و اشراف با وجود دسته‌بندی‌های حیدری و نعمتی با منشأ گوناگون در محلات شهرها، که متشکل از اوباش این محلات بودند، برای رسیدن به پاره‌ای اهداف، آن‌ها را به جنگ با یک‌دیگر تشویق می‌کردند و از تماشای زد و خوردشان لذت می‌بردند (منجم، ۱۳۶۶: ۱۳۱).

هم‌چنین شاه عباس دزدان و راه‌زنان را، که اوباش نامیده می‌شدند، سازمان‌دهی و در جنگ‌ها و شیبخون‌های نظامی و غارت اردوی دشمن از آن‌ها استفاده می‌کرد. شاه عباس «... به‌خوبی تمام دزدها و سرکردگان آن‌ها را می‌شناسد و از وجود آنان استفاده می‌کند و از خطاهای ... آنان تحت شرایطی چشم می‌پوشد». شاه عباس در مقابل خدمات برای تشویق به آن‌ها انعام و هدایایی می‌بخشید (دل‌واله، ۱۳۹۰: ۳۱۲-۳۱۳).

گام بعدی شاه عباس، سازمان‌دهی اوباش و اجلاف در کنار عیاران، پهلوانان، و طراران شهرها به سرپرستی عالی‌خود بود؛ چنان‌که شاه بهترین آن‌ها را سرپرست قرار داد. آن‌ها برای خود یتیم (نوجه) فراهم می‌کردند. این طراران از شهرها و ولایات گوناگون برای پیوستن به این جمع به اصفهان می‌آمدند و در محلی به نام تکیه جمع می‌شدند

و برای خدمت به اهداف شاه آماده بودند (قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۸). هم‌گرایی و همکاری اوباش، عیاران، و طراران با شاه عباس موجب شده بود در داستان‌های عامیانه نیز او را «عباس لوطی» یا «... شیخ اقلی با جمیع لوطیان و اوباش قزلباش» نامند (همان: ۱۲، ۲۰۹، ۳۶۱). آن‌ها گزارش روزانه خود را به شاه عباس ارائه می‌دادند (همان: ۱۱۶). از این رو، به‌نظر می‌رسد در برقراری امنیت و آرامش شهرها دست‌کم در اصفهان مشارکت کرده، در این راه به شاه و مقامات شهری کمک می‌کردند (همان).

به‌نظر می‌رسد اجامره و اوباش به‌دلیل ماهیت حکومت شاه عباس و ثبات سیاسی و رونق حیات اقتصادی شهرها، هم‌گرایی بیش‌تری با وی و سیاست‌هایش نشان می‌دادند. شاه با به خدمت گرفتن آن‌ها، به‌ویژه آن‌هایی که توانمندی‌هایی داشتند، در پی اهداف ذیل بود:

۱. استفاده از توانایی آن‌ها در امور سیاسی؛

۲. رهایی از معایب حضور آن‌ها مانند زورگویی و زورستانی و آشوب در شهرها؛

۳. استفاده از توان نظامی آن‌ها برای پیش‌برد اهداف نظامی و حراست از شهرها و

محلات در غیاب نیروهای حکومتی یا در کنار آن‌ها؛

۴. دور کردن آن‌ها از شهرها، در نتیجه تأمین آرامش، امنیت، و ثبات و در نهایت تداوم

فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی شهرها.

این مسائل را می‌توان از جمله دلایل سازمان‌دهی و نظام‌بخشی گروه‌های دون‌پایه و

خودسر، اما جسور و کارآمد شهرها در زمان شاه عباس دانست.

۱۰. اوباش و ستم‌دیدگان

بعضی از اوباش و اجلاف شهرها نیز صبغه جوان‌مردی داشتند. جوان‌مرد در لغت به معنی کریم، سخی، بخشنده، بامروت، صاحب فتوت، و فتی است (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۵، ذیل «جوان‌مرد»). آن‌ها از ضعفا و نیازمندان حمایت می‌کردند. شواهد نشان می‌دهد بعضی از این گروه، افزون بر این که در کوچه و گذر از ضعفا و زنان و ناتوانان حمایت می‌کردند، گاه در مقابل پرده‌داری‌های عوامل حکومتی، که با اتکا به مقام و منصب خود یا بستگان‌شان با درشتی و تحقیر با مردم و نوامیس‌شان رفتار می‌کردند، می‌ایستادند. فخرالزمانی در شرح زندگی حسین بیک رشکی همدانی، پسر عموی وکیل حاکم تبریز، به‌طور ضمنی به وجود چنین گروهی از جوانان در شهر تبریز اشاره می‌کند. رشکی همدانی اوقات خود را به می‌خوارگی می‌گذراند:

مدام در محفل خاص و عام هرزه‌گویی و هرزه‌درایی نموده ... در آن مکان [تبریز] ... اقامت، ... باده‌پرستی و خودستایی آغاز کرد. آن‌قدر سخنان وحشت‌انگیز غیرت‌انگیز نسبت به ذکور و اناث تبریزیان و عدم عصمت ایشان گفت که تبریزیان ... تاب ... نیاورده ... اجلاف و اوپاش تبریز ... بعد از تکرار استماع آن مکالمات ... نامناسب ... در مقام انتقام شدند و در محل فرصت سرریشگی به جریمه‌ زبان از قلعه بدن جدا ساختند (فخرالزمانی، ۱۳۴۰: ۸۴۱).

سفرنامه فیگوئروا نیز به وجود این‌گونه گروه‌های مردمی در شهرها برای حمایت از ناموس مردم اشاره می‌کند و می‌نویسد جسد بی‌سر خوزه سالوادور ارمنی، یکی از راهنماها و مترجم سفیر اسپانیا (فیگوئروا)، را اطراف کاروان پیدا می‌کنند. این مترجم زنی را از شیراز همراه آورده بود که هندی‌الاصل بود و مسلمان شده بود. نویسنده سفرنامه اظهار می‌کند زن فاسد اخلاقی بوده، بنابراین سفیر او را از کاروان بیرون می‌کند. سالوادور برای بازگرداندن وی از کاروان جدا می‌شود که این حادثه اتفاق می‌افتد. در حالی که هنگامی که سالوادور کاروان را ترک می‌کند، اهالی کاروان «دو گروه سوار مسلح به تفنگ و شمشیر را، که با شتاب از آن حوالی می‌گذشتند، دیده بودند». این‌که سفیر به کاروانیان تذکر می‌دهد به جست‌وجوی قاتلان نپردازند و موضوع را فعلاً مسکوت بگذارند تا مزاحمتی برای کاروانیان پیش نیاید و اشاره نویسنده سفرنامه که «شواهد آشکار حکم می‌کرد قاتلان در جست‌وجوی مقتول بوده، بر اثر عداوت شخصی او را به قتل رسانیده بودند» (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۹۴-۱۹۵)، هم‌چنین با توجه به سخت‌گیری شاه عباس به راه‌داران و حکام شهرها و فرامین شدید برای حفظ امنیت مسافران و کاروانیان و برخورد شدید با گروه‌های مسلحی که به غارت و راه‌زنی و ایجاد ناآرامی دست می‌زدند، سواران مأموران حکومتی قاتل سالوادور نبوده‌اند. حتی در سفرنامه آمده است به اموال و وسایل قیمتی همراه مترجم دست نزده‌اند. از این رو، می‌توان استنباط کرد که ماجرای قتل ناموسی بوده است. قاتلان می‌توانستند از اوپاش جوان‌مرد شیراز یا روستاهای اطراف باشند که با شنیدن ماجرای دزدیده شدن زنی مسلمان به مجازات خاطی پرداخته‌اند. هم‌چنین خاطی از ملازمان سفیر اسپانیا بوده و کسی حق تعدی به کاروان سفرا را نداشته است. از این رو، به‌نظر می‌رسد برخی اوپاش جوان‌مرد دور هم جمع شده و گروهی را تشکیل داده بودند تا از کسانی که از حکومت یا وابستگان آن، حتی مردمان با نفوذ شهرها، ظلم و تعدی می‌دیدند حمایت کنند و انتقام سختی از آنان بگیرند.

۱۱. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی ماهیت اوباش و مناسبات آن‌ها و حکومت در عهد شاه عباس اول پرداخته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که اوباش به لحاظ ابعاد شخصیتی و عملکردی جمع اعداد بودند. در میان آن‌ها از همه گروه‌های اجتماعی مانند جنگاوران، سارقان، یاغیان، و می‌خوارگان حضور داشتند. ساختار اجتماعی چندپاره جامعه سستی ایران، مانند قوم‌گرایی و محله‌گرایی، حضور و تداوم اجامره و اوباش را به‌ویژه در شهرها بازتولید می‌کرد. هم‌چنین ظهور و رشد این گروه‌ها نسبت نزدیکی با ثبات و بی‌ثباتی سیاسی داشت.

با این همه، اوباش لفظی واحد برای مصادیق گوناگونی بود که گاه هیچ نسبتی با اوباش حقیقی نداشتند و صرفاً برای تحقیر یا تحریف واقعیت اوباش نامیده می‌شدند. چنان‌که به دلیل خصوصیات منفی پررنگ‌تر اوباش در اذهان عمومی، حکومت با بهره‌گیری از این ذهنیت برای سیاه‌نمایی مخالفان و معترضان آن‌ها را اوباش و اجامره معرفی می‌کرد. اوباش حقیقی جامعه، گاه به دلیل یکه‌تازی و خودسری، نظم، امنیت، و آرامش شهرها را بر هم می‌زدند. مناسبات آن‌ها با اهالی شهرها چندسویه بود. گاه حامی ضعفا و زمانی نیز در زمره متجاوزان و آشوب‌گران محلات بودند. شاه عباس برای حفظ امنیت و نظم شهرها آن‌ها را سازمان‌دهی می‌کرد یا تحت کنترل درمی‌آورد و در مواقع لزوم از توانایی آن‌ها برای تأمین اهداف حکومت بهره می‌برد. بی‌گمان این اقدام‌ها در ادامه سیاست تمرکزگرایی شاه عباس بوده است. هم‌چنین با توجه به ویژگی‌های حکومت شاه عباس، اوباش به نسبت با حکومت هم‌گرایی بیش‌تری داشته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. «قبایل و عشایر الوس صابین‌خانی از اوخلو و کولکن و ایلور و سالور و غیر ذالک ... از اتباع والی خوارزم و به یقه‌ترکمان مشهورند ...» (اسکندر بیگ، ۱۳۸۷: ج ۲، ۵۸۰).
۲. مسخره لقب لوطیان و اوباشی است که سر هر کوچه یا محله‌ای برای خود پاتوق داشتند و به سرگرمی مشغول بودند. از هر ره‌گذری که خوششان نمی‌آمد او را به مضحکه و تمسخر می‌گرفتند. اصولاً کار آن‌ها خنداندن مردم بود. در نمایش‌ها به شکل طنز به عیب‌های مردم و حتی کارگزاران حکومتی اشاره و از آن‌ها انتقاد می‌کردند (افشاری، ۱۳۶۸: ۵۰۶).
۳. شاه عباس نیز اقدام مشابهی در قزوین انجام داد. شاه به پیش‌نهاد مرشد قلی‌خان داروغگی شهر قزوین را به شیخ احمد استاجلو سپرد. وی «افراد خود را از میان غلامان یا برده‌ها برگزید. آن‌ها

اسیران جنگ‌های پیشین با گرجستان بودند ... به اسلام گرویده ... پیش از این پیشه‌ای جز دزدی ... نداشتند ...» (بلان، ۱۳۷۵: ۶۱). هرچند بلان منبع خبر را معرفی نمی‌کند، اما از شواهد موجود در *تاریخ عالم آرای عباسی* استنباط می‌شود شاه عباس و کارگزارانش چنین تدابیری را برای تأمین امنیت شهرها و اداره آن اتخاذ می‌کردند.

۴. مستوره = نمونه کالا (انوری، ۱۳۸۱: ج ۷، ذیل «مستوره»).

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۶). *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: شیرازه.
- اسکندربیک منشی (۱۳۸۷). *تاریخ عالم آرای عباسی*، با مقدمه ایرج افشار، ج ۱-۳، تهران: امیرکبیر.
- اسکندربیک منشی و محمدیوسف مورخ (۱۳۱۷). *ذیل تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: اسلامیه.
- افشاری، مهرا (۱۳۶۸). «جوان‌مردان و قلندران و فرهنگ عامه ایران»، *چیستا*، ش ۵۷-۵۸.
- افوشته‌ای نظزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۷۳). *تقاوه الاثاری فی ذکر الاخبار*، به اهتمام احسان اشراق، تهران: علمی و فرهنگی.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*، ج ۱ و ۷، تهران: سخن.
- باقری، محمد مفید (۱۳۴۰). *جامع مفاہی*، به کوشش ایرج افشار، ج ۱ و ۳، تهران: اسدلی.
- باوم، اریک هوبز (۱۳۹۰). *یاغیان*، ترجمه عطاالله نوریان، تهران: قطره.
- بلان، لوسین لویی (۱۳۷۵). *زندگی شاه عباس اول*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر.
- تنوی، احمد بن نصرالله و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲). *تاریخ الهی*، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۸، تهران: علمی فرهنگی.
- تحویلدار، میرزا حسین‌خان (۱۳۴۲). *جغرافیای اصفهان*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹). *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جنابذی، میرزاییک (۱۳۷۸). *روضه‌الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: موقوفات افشار.
- چهارده رساله در باب فتوت و اصناف (۱۳۸۱). مقدمه و تصحیح مهرا افشاری و مهدی مدائینی، تهران: چشمه.
- حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی (۱۳۶۶). *تاریخ سلطانی*، به کوشش احسان اشراقی، تهران: علمی.
- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۷۸). *فارس‌نامه ناصری*، به اهتمام منصور رستگاری، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- حسینی، سام بن اسماعیل (۱۳۸۴). *تذکره تحفه سامی*، مقدمه و تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: اساطیر.
- خسروی‌زاده، صباح (۱۳۹۳). «نقش‌های چندگانه اراذل و اوباش در دوره صفوی»، *روزنامه جام جم*، ش ۳۹۸۵.
- دلاواله، پیتر (۱۳۹۰). *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲). *لغت‌نامه دهخدا*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، ج ۳، تهران: دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). *لغت‌نامه دهخدا*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، ج ۵، تهران: دانشگاه تهران.

۷۲ اجامره و اوباش و حکومت شاه عباس اول صفوی: هم‌گرایی‌ها و واگرایی‌ها

- روملو، حسن (۱۳۸۹). *احسن التواریخ*، تهیه و تحشیه عبدالحسین نوایی، ج ۳، تهران: اساطیر.
- سیاقتی نظام، نظام‌الدین علی شیرازی (۱۳۹۳). *فتوحات همایون*، تصحیح حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- شاملو، ولی قلی بن داود قلی (۱۳۷۱). *قصص الخاقانی*، تصحیح حسن سادات ناصری، ج ۱، تهران: وزارت ارشاد.
- فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی (۱۳۴۰). *تذکره میخانه*، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.
- فراهی، میرزا برخوردار بن محمود (۱۳۹۲). *منتخب محبوب القلوب*، تهران: معین.
- فلور، ویلم (۱۳۶۶). *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران عصر قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۱ و ۲، تهران: توس.
- فلور، ویلم (۱۳۸۷). *دیوان و قشون در عصر صفوی*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگه.
- فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا (۱۳۶۳). *سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- قصه حسین کرد شبستری (۱۳۸۶). *به‌کوشش ایرج افشار و مهران افشاری*، تهران: چشمه.
- کالمار، ژان (۱۳۷۹). «آیین‌ها و اقتدار تشیع: تحکیم تشیع صفوی»، ترجمه ی‌الله آقاعباسی، *تئاتر*، ش ۲۴ و ۲۵.
- کریمی زنجانی اصل، محمد (۱۳۸۸). «جوان‌مردان هنرمند و معرکه‌گیران بی‌باک»، *اطلاعات حکمت و معرفت*، ش ۴۴.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). *سفرنامه کمپفر به ایران*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- لاوئتی، استین دو (۱۳۷۵). *سیاست اطاعت: رساله درباره بردگی اختیاری*، ترجمه علی معنوی، تهران: نشر نی.
- لمبتون، آن. ک. س. (۱۳۶۰). *نگرشی بر جامعه اسلامی در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی.
- محسنی‌نیا، ناصر (۱۳۸۶). «بررسی واژه اوباش در عربی و فارسی»، *مطالعات ایرانی*، ش ۶، ش ۱۱.
- منجم یزدی، ملاجلال‌الدین محمد (۱۳۶۶). *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید.
- مثنی قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ*، به کوشش احسان اشراقی، ج ۱ و ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- میرجعفری، حسین (۱۳۶۱). «منازعات نعمتی و حیدری در ایران»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، ش ۱.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳). *دستور شهریان*، به کوشش محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹). *بدایع الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدورف، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- وبر، مارکس (۱۳۸۲). *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.

Hobsbawm, E. J. (1963). *Primitive Rebels, studies in archaic forms of social movement in the 19th and 20th centuries*, New York: Frederick A. Praeger Publisher.

Reid, James (2000). *Studies in Safavid mind, society, and culture*, line drawings by Mehri Yazdani-caste mesa California: Mazda.